اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 طریقه اخری ثم إنّک لو تأملت ... در جلسه گذشته عرض شد در مسئله حقیقت نفس، مرحوم آخوند بر اساس فلسفه مشآء آن را یك حقیقت جوهریه می‌دانستند كه حقیقت جوهریه در مقوله تشخص وجود در ممكنات و در طبیعیات مطرح می‌شود نه در مجردات كه آن جنبه ابداعی دارد و از این نظر نفس حقیقتش عبارت از جوهریت می‌شود كه یك جنبه تعلق مادی دارد و چه از باب جسمانیة الحدوث به این مسئله بخواهد توجه بشود یا از باب روحانیة الحدوث و روحانیة البقاء كه بنابر مكتب مشاء و مرحوم آخوند است و یا مرحوم شیخ است و آن مطالب و اشعاری كه در این زمینه هست حكایت از این قضیه می‌كند.

 اگر نظر رفقا باشد من خیال می‌كنم آن حلقه واسطه بین دو نظریه این مطلب را حلّ كند و آن اختلاف را از میان بردارد، شكی نیست در این كه در مسئله عدم العدم طبعا لایكون بشیء و لهذا لایكون موضوعا و لامحمولا و لا مبتدأ و لا خبرا و لا یخبر عنه و لا یخبر به فلهذا در مسئله كیفیت تحقق ارواح قبل از خلق ابدان كه مطلبی است كه اصلا جای شك و شبهه ندارد یعنی در این كه روح قبل از این خلق بدن خودش تحقق خارجی دارد، تحقق خارج منظور نه تحقق در عالم اعیان بلكه تحقق به عنوان تكون منتهی در وعاء خودش نسبت این نیاز به توضیح ندارد و حالا به كیفیت آن وجود كار نداریم ولی بالاخره خود اصل الوجودش در این مسئله شكی و شبهه‌ای نیست بلكه انسان به واسطه قرائن و شواهد كه شواهد نقلیه و قرائن نقلیه قطعیه كه از روایات و اخبار این مسئله كاملا روشن و واضح است و چه از مطالب حسیه و شهودیه و حضوریه می‌تواند به این مسائل برسد و مراتب كشف هم مؤید و مثبت این مسئله هست كه مسئله روح با مسئله ماده در عالم خارج به طور كلی متفاوت است و برای تحقق روح هیچ نیازی به گذشت زمان و ایجاد بستر مناسب برای تغییر و تحولات مادی نیست همان طوری كه این مسئله را در یكی از آن سه مقدمه ظاهرا مقدمه علمیه بود یا در كیفیت علم باری یا در توحید افعالی صفاتی در آن جا بنده در كتاب افق وحی همین مسئله را تا حدودی عرض كردم در آن جا نمی‌خواستیم خیلی مسئله به صورت اصطلاحی و قلمبه و سلمبه بیان كنیم در آن حدّی كه بالاخره قابل فهم برای همه است سعی كردیم كه به مطالب در سطح پایین آورده بشود.

 اما این یك مسئله دیگر مشخصی است یك قضیه واقعی و مشخصی است كه كاملا این مسئله روشن است مخصوصا برای ارباب كشف این قضیه واضح است و نیازی به توضیح ندارد بلكه برای همه ملموس است، و مگر مقدمات بدیهی و اوّلیات از كجا نشأت می‌گیرد از همین استقراء و مشاهدات و محسوسات و ملموسات نشأت می‌گیرد وقتی كه بنده با چشم خودم دارم می‌بینیم كه یك فردی دارد در یك مجلس ازدواج به آن می‌گوید كه اولین فرزند شما دختر خواهد بود و به این اسم خواهد بود و دارای این شكل و شمایل است و این طوری هست دیگر چه جای شبهه برای من می‌ماند قبل از این كه اینها در زمان عقدشان است چه برسد به این كه حالا مسائل دیگری بخواهد اتفاق بیافتد این كه از الان دارد می‌گوید این از كجا دارد این حرفها را می‌زند؟ بعد این عروسی انجام می‌شود نه ماه می‌گذرد فرزندی كه متولد می‌شود به عینه سر مویی با آن چرا كه گفته تفاوتی ندارد، این از كجا این حرفها را زده در عالم تخیل و توهم كه نگفته و با خیال خودش كه نیامده این مسائل را فرض كنید كه ببافد و یا وقتی حضرت امام رضا علیه السلام به مأمون می‌فرماید خداوند به تو پسری از فلان كنیزت خواهد داد كه اشبه الناس بامّه خواهد بود، حضرت تا فرزند را ندیده از كجا بیاید یك همچنین مسأله‌ای را بگوید؟ از كجا حضرت می‌داند كه أشبه الناس بأمّه هست؟ از كجا می‌داند یك زائده در دست راست یك زائده در پای چپ دارد؟ از كجا می‌داند لابد یك چیزی هست كه دارد خبر می‌دهد از المعدوم لایخبر عنه و لا یخبر به این مسئله می‌آید.

 آن بندگان خدایی كه آمدند و به مسئله روحانیت الحدوث روح را مانند مرحوم شیخ و روحانیة البقاء را اثبات كردند آنها هم همین دغدغه را داشتند آنها هم بالاخره اهل فهم بودند اهل معنا بودند آنها كه با ارواح ارتباط نداشتند گرچه احتمال دارد كه این هم بوده چون خود مرحوم شیخ در این اواخر عمر و اینها ایشان حالاتی پیدا كرده بود و یك مسائل جدیدی برای او روشن شده بود به طوری كه در اشارات به بعضی از این مسائل اشاره می‌كند و ایشان با آن زمان سابقش تفاوت داشت وضعیت و كیفیت گذران ایامش فرق كرده بود حالت ابتهال و عزلت به خود گرفته بود و خلاصه مسائلی داشت ایشان ولی خب بالاخره خود مرحوم شیخ آدم عادی كه نبوده با بزرگانی و با عرفایی در ارتباط بوده با آنها وثوق و یقین داشته به كلام آنها اطمینان داشته صرف نظر از این كه برای خود او هم بالاخره مطالب علمی به صورت منطقی و محكم این مطالب فلسفی بوده طبعا او هم همین مطلب را داشته چطور ممكن است كه قبل از این كه هنوز آن سلسله‌علل مادی و طبیعی در عالم ظرف و زمان تحقق پیدا می‌كند چطور ممكن است یك همچنین روحی مجسم بشود، چطور ممكن است بین این شخص و آن روح ارتباط برقرار بشود، چطور ممكن است حتی كه خصوصیات او منكشف بشود؟، چطور ممكن است یك شخصی در عالم كشف یا رویا از او اطلاع پیدا كند؟ این كه هنوز سلسله علل مادیش تحقق پیدا نكرده، این كه هنوز ازدواج هم نكرده پس آن فرزند كجاست ماده كه همین ماده است ماده را كه در عالم ماده مشاهده می‌كنیم پس حتما باید این مسئله روحانیت الحدوث روح بایستی مطرح باشد تا این كه انسان بتواند یك همچنین آثاری ترتیب داده بشود لذا دلیلشان دلیل نسبتا محكمی است از آن طرف با مراجعه به مرحوم آخوند مشاهده می‌كنیم یا راجع به بعضی از عرفای بزرگ كه همان طوری كه دیروز عرض شد آنها هم بر اساس همان تصور و بر اساس فهم و بر اساس آن كیفیت حیثیت ربطیه كه بوده این قضیه برای آنها این طور مجسم و روشن بوده و آمدند مسئله جسمانیة الحدوث را مطرح می‌كنند و مآلش را و نتیجه اش را به روحانیة البقاء ختم می‌كنند آنها هم برای خودشان دلیل داشته‌اند.

 عرض بنده این است كه در این دو مسئله آن حلقه مفقوده كه بتواند این دو را به هم وصل كند آن حلقه مفقوده كجاست و ما به دنبال چه وسیله ربط باید بگردیم تا بتوانیم این دو نظریه را به هم نزدیك كنیم و منافات و بینونیت را از میان برداریم چه إعمال رویه‌ای باید در این جا انجام بشود بالاخره باید گفت یا این صحیح است یا نه از آن طرف نگاه می‌كنیم می‌بینیم مكتب مرحوم شیخ یك مطلب قویم و متینی است و آثار و قرائن همه بر این مسئله حكایت می‌كند وقتی كه فرض كنید كه در روایات داریم فتاب علیه راجع به حضرت آدم داریم كه فَتَلَقَّي آدَمُ[[1]](#footnote-1)

 در اینجا امام صادق علیه السلام می‌فرمودند مقصود از اسماء اسماءخمسه طیبه است یعنی كلام امام صادق كلام امام است، كلام امام كه شوخی نیست وقتی كه حضرت آدم دارد استنابه می‌كند و این توجه و توسل خود را نسبت به او دارد انجام می‌دهد در این جا شما چه می‌گویید یعنی چه مسئله ای را یعنی حضرت آدم می‌دید در حالی كه ما در روایات داریم دید آن انوار خمسه را دید ولی اگر معدوم بود المعدوم لایخبر عنه چه چیزی را می‌بیند یك چیز نوشته را می‌بیند نوشته روی دیوار هم می‌توانی روی تخته و بنویسی، نوشته كه ارزش ندارد یعنی به نوشته ها توسل كرد؟ گفت بیا من هم الان می‌نویسم الله محمد علی فاطمه حسن و حسین این كه توسل نیست به نوشته كه توسل نمی‌كنند نوشته كه نور ندارد انوار خمسه كه نوری از نوشته در نمی‌آید، قضیه ماهیت آن چه بوده یك واقعیتی بوده آن واقعیت چه بوده آن واقعیت غیر از این كه همان وجود حقیقی آنها در عالم نور بوده چه چیز دیگری می‌تواند داشته باشد و یا حضرت نوح كه آمده در كشتی خودش آمده این اسامی پنج تن را نوشته دیده یا ندیده اگر ندیده پس از كجا نوشته این الان هست در موزه هست بروید ببینید اینها كه دیگر چشم بندی نیست تا حالا بگوئیم كه مسئله نقلی است و در مورد حضرت سلیمان كه برای فتوحات خودش و برای فتح و ظفرهای خودش اسم پنج تن را دستور می‌دهد به آصف كه بیاید اینها را بنویسد الان آن نوشته و مكتوب به صورت مفرغ موجود است در موزه روم در واتیكان الان آن نگاه داری می‌شود منتهی نشان نمی‌دهند و انشاء نمی‌كنند بسیاری از مسائلی كه ما داریم از این قبیل الان موجود است او را كتمان و مخفی می‌كنند اینها همه دشمنان خدا هستند می‌گویند كه اگر قرار باشد این قضیه فاش بشود می‌شود، پاپ گفته بوده كه اگر بخواهد این لوح فاش بشود ما مسیح را دوباره به دار زدیم باید مخفی بماند.

 اینها مطالبی است كه همه مشهود است و همه می‌دانند و نمیشود این را انكار كرد و مگر ما در روایات نداریم مگر امیرالمؤمنین در شب شهادت خودشان فرمودند به امام حسن كه شما لازم نیست قبر بكنید عقب جنازه را بردارید جلوی جنازه خودش می‌رود و هر جا كه خوابید در آن جا یك قبر آماده ای است كه برادرم نوح پانصد سال قبل از طوفان برای من كنده است خیلی زرنگ بوده معلوم می‌شود كه آمده این جا و خلاصه گفته كه تا كسی نیامده ما بزنیم و ببریم معلوم است خیلی رند بوده و خلاصه زرنگ كه پانصد قبل از طوفان كه نوشته شده بودكه هذا ماحفره نوح نبی بخمسه مئه قبل طوفان این را نوشته نوح از كجا دیده پانصد سال قبل از طوفان، هنوز چند هزار سال فاصله دارد تا این كه مولد امیرالمؤمنین بشود وقت شهادت و اینها بخواهد بشود پس انسان این مطالب را از كجا به دست می‌آورد از مشاهدات به دست می‌آورد، این مطالب و اولیات و بدیهیات و مبانی فرض كنید كه قیاس را از كجا به دست می‌آورد؟ مربوط به سه هزار سال پیش است داریم می‌بینیم حالا بگویید روایت واحد است این لوح هم واحد است این را هم نمی‌توانی ببینی این دستگاهی كه دارد نشان می‌دهد كه این مال چند هزار سال پیش است این اشعه ایكسی كه دارد نشان می‌دهد آن هم واحد است آن هم مسئله واحد است اینها مطالبی است كه زمین و آسمان از این مطالب پر است.

 این قضیه باعث می‌شود كه بالاخره آنها می‌فهمیدند مثل مرحوم شیخ و امثال ذلك و افلاطون كه همان مكتب فلوطینی است اینها را احساس می‌كردند و لذا می‌گفتند كه مسئله قضیه روحانیت الحدوث باید به این كیفیت باشد و در غیر این صورت نمی‌شود ما در قسمت اول این بحث نداریم كه این مسئله وجود خارجی داشته و الان هم وجود خارجی دارد چه آنهایی كه قبلا بوده و چه آنهایی كه بعدا خواهد آمد این یك تكه از قضیه مورد قبول ما است پس معلوم می‌شود كه این روح از ماده نبوده در آن قسمت حرف است خود مرحوم آخوند كه آمده ایشان نسبت به این تكه اول مسئله كه مسئله جسمانیت الحدوث است بر اساس تغییر و تحول حركت جوهری آمده این مطلب را گفته و نسبت به این جای برای اشكال نیست اگر البته ما حركت جوهری را در این مسئله بخواهیم بپذیریم، صحبت در این است كه پس شمای آخوند آمدید این حركت جوهری را اثبات كردید به واسطه حركت جوهری تبدل ماده را به تجرد و به روحانیت آمدید در این جا پس تثبیت كردید چه نظری می‌اندازید نسبت به مسائل و ادله‌ای كه امثال مرحوم آخوند و دیگران درباره تحقق روح قبل از بسترسازی ماده و بدن اقامه كردند چه حرفی نسبت به آنها دارید؟

 مرحوم آخوند در این جا مطلبی ندارد اشكال این جا است اگر می‌آمد این نقطه ضعف را هم ایشان حل می‌كرد و این نقطه ضعف را ایشان ترمیم می‌كرد دیگر اشكال نداشت مطلب ایشان از این نقطه نظر قابل حلّ بوده آن مسئله‌ای را ما عرض كردیم در بحث مسئله كیفیت اتصال ماده و در بحث مسئله جنس و فصل اگر رفقا یادشان باشد آن در این جا به درد می‌خورد یعنی در این كه چگونه یك فرض بكنید كه ماده با دید مادی ما مادّه شده و چگونه یك مجرد با دید مادی ما حكم به تجرد او شده است این قضیه تا وقتی باقی باشد این حلقه مفقوده به حال خودش موجود است وقتی آن دیدگاه ما نسبت به ماده برداشته شد و ماده را ما صرفاً یك حقیقت متغیر از مجرّد بدون تغییر و تبدل جوهری او، جوهری به معنای همان ذات او، هویت او ما دانستیم دیگر در آنجا این حلقه مفقوده پیدا می‌شود و آن فاصله دیگر از میان برداشته می‌شود تمامی‌موجودات دیگر مجرد می‌شوند همه اشیاء در عالم دیگر مجرد می‌شوند دیگر ما ماده و مجردی در آن جا نداریم فقط شكل و لون عوض می‌شود تغییر و تبدل در آن جا پیدا می‌شود یك دست در این جا به این حالت است و این دست خب در بین او خلل و فرج وجود دارد همین دست تبدیل به مشت می‌شود و دیگر خلل و فرج در او وجود ندارد و در حالی كه این همان است این ذاتش یكی است وقتی كه الان به این كیفیت است این سلولهای او تغییر پیدا نمی‌كند حالت فیزیكی او تغییری پیدا نمی‌كند حالت شیمیایی او تغییر پیدا نمی‌كند آن خونی كه الان در این رگها جریان دارد عوض نمی‌شود پلاسما و هموگلوبین و كاراتین و امثال ذلك كه در این خون هست اینه تغییر نمی‌كنند فقط چیزی كه هست جنبه وضعی او تغییر پیدا می‌كند كه آن جنبه وضعی دوباره به تغییر دیگر، وضع دیگری به خود می‌گیرد، وضع در این جا عوض شده عرض در این جا عوض شده كیف و كم در این جا تغییر پیدا كردند ولی خود آن ذات یكی است به آن شما می‌گویید مجرد همین كه سفت می‌شود و مشت می‌شود می‌گویید ماده این كه یكی بود تفاوتی در این جا ندارد این دید مادی ما است كه آمده كار را خراب كرده و ایجاد حلقه مفقوده در این جا كرده این حلقه مفقوده با از بین رفتن جنبه مادی دید برداشته می‌شود و این دو نظریه به همدیگر وصل می‌شود پس یك نظریه در این جا بیشتر وجود ندارد و آن نظریه تجلی ذات است كه همین مطلب را مرحوم شیخ شهاب الدین سهروردی اعلی‌الله مقامه با عبارت بسیار عبارت عالی و عرشی در دو كتاب خودشان ذكر می‌كنند كه به طور كلی روح یك واقعیتی است كه از همان ذات نشأت می‌گیرد و جنبه نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي[[2]](#footnote-2) از حیثیت ذاتی خودم این مسئله نشأت پیدا می‌كند و نفخ می‌شود و انشاء و ابداع می‌شود و اشراق و افاضه می‌شود و اضافه اشراقیه می‌شود این حیثیت ذاتیه روح كه از آن جنبه آمده است با توجه به این قضیه شما دیگر چه ماهیتی می‌توانید روی او بار كنید مگر شما می‌توانید برای ذات ماهیت قائل بشوید الحق ماهیته انیته مگر شما می‌توانید برای ذات جنس و فصل قائل بشوید جنس و فصل ذات اقتضای حیثیت علّی را دارد كه به واسطه این تركب این از وجوب متبدل به امكان خواهد شد و امكان احتیاج به علت دیگر خواهد بود و واجب الوجود به ممكن الوجود سقوط پیدا خواهد كرد همین مسئله عدم وجود ماهیت محدّده در ذات باری تعالی همین مسئله از آن جنبه ذات آن حیثیت ذاتی كه نشأت گرفته همان است آن چه را كه مربوط به اصل ذات است همان حیثیت ذات دیگر ماهیت ندارد وقتی كه جنبه تجرد پیدا بكند یك مسئله در این جا می‌ماند پس بنابراین فرق بین این و او چیست؟ اگر قرار باشد كه جا ماهیتی در آن جا وجود نداشته باشد به واسطه این كه این حیثیت از خود ذات و از صقع ذات نشأت می‌گیرد لذا رجوع او هم به خود ذات خواهد بود نه به اسماء و صفات وقتی كه این مسئله از آن جا نشأت بگیرد پس ماهیت را شما چه می‌كنید؟ پس این فاصله را شما چگونه برمی‌دارید؟

 این عینیت را شما چطور در این جا ثابت می‌كنید آیا می‌توانید بگویید كه خود روح عبارت است از همان نفس ذات به تمام اطلاقه و به تمام لایتناهی خود آن ذات این حرف را می‌توانید بزنید یا نه؟ اگر بزنید پس دیگر نمی‌توانیم در این جا آن محدودیت و حیثیت و آن جنبه حدّیت را در این جا ملاحظه كنیم در حالتی كه همین نفس حیثیت علّی كه همان جنبه خلقی است همین خودش حدٌّ من الحدود خود همین عبارت است از ماهیت عبارت است هویتٌ من الهویات حالا آن حساب ماهیت را ما در این جا به حساب نیاوریم همین كه او حدّ می‌خورد، همین كه نزول اراده است همین كه او ظهور است مگر ظهور حدّ نیست ظهور وابسته به آن مُظهِر خودش است پس این ظهور از مُظهرِ این نشأت پیدا می‌كند و آن حدیت او هم همان خواهد بود این جا است كه فقط مسئله، مسئله قوت و ضعف در اینجا پیش می‌آید هیچ چیز دیگری نیست یعنی مرتبه حدی روح عبارت است از همان كیفیت اشتداد حقیقت نوریه وجودیه این حقیقت نوریه وجودیه است كه به واسطه اختلاف مراتب موجب اختلاف مسمّیات خواهد شد موجب اختلاف هویات خواهد شد همین دیگر ماهیت ندارد آیا شما می‌توانید برای او ماهیتی بچینید، مگر جوهر تعریف ندارد اذا وجد فی الخارج وجد لا فی موضوعٍ این چیست تعریف برای جوهری است كه كردند البته حالا هم جوهر مجرد هم جوهر مادی همه را به اصطلاح در این كیفیت بیان كردند كه بر او عروض عوارض می‌شود بر او شما می‌توانید برای این روح یك همچنین تعریفی را بیاورید كه اذا وجد بعنوان یك حقیقت در خارج وجد لافی موضوع خب این شد مثل اشیائی كه ملموس هستند و مشاهد هستند در حالتی كه روح ملموس نیست روح مشاهد نیست این مشاهده كه انسان روح را می‌كند قالب مثالی او را می‌كند او از او بالاتر است، روح در معنا نیست آن حقیقتی را كه در معنا احساس می‌كند، ظهوری است از ظهورات روح خود روح نیست.

 لذا در مورد روح می‌فرماید ﴿قل الروح من أمر ربي﴾ یعنی اصلا در دایره لغتنامه نمی‌گنجد، در دایره وضع الفاظ نمی‌گنجد البته این مسئله در این جا باید عرض بكنم كه مرحوم شیخ در فتوحات بسیار مطالب عالی دارد و همین طور در فصوص ولی همان طوری كه عرض كردم آن حلقه مفقوده را نتوانستند آن طوری كه باید و شاید تبیین كنند یا غافل بودند از این قضیه یا این كه عبارات آنها در این مسئله نارسا است نسبت این جهت این مطلب در حركت جوهریه ان‌شاءالله بعداً، چون من اگر الان بخواهم وارد حركت جوهریه بشوم و پنبه‌او را بخواهم بزنم اصلا به طور كلی مسائل خیلی به هم می‌ریزد ولی فعلا در همین مقدار ما بحث را در همین جا تمام می‌كنیم یعنی نسبت به حركت جوهریه بعدا در قضیه نفس كه در جلد ششم است و همین طور نسبت به حركت جوهریه كه بعدا در موارد دیگر خواهد آمد خصوص در مسئله نفس در آن جا نسبت به این قضیه حركت جوهریه كه این به چه شكلی خواهد بود این را ما ان‌شاءالله در آن جا توضیح می‌دهیم كه آن حلقه مفقوده دیگر در این جا كاملا روشن بشود و جایگاه خودش را پیدا كند و دیگر فقدانی در اینجا مشاهده نشود

 اما آن چه كه در این جا باید عرض بكنم این است كه وقتی كه این روح از همان ذات نشأت می‌گیرد چنان كه مرحوم شیخ شهاب الدین ایشان می‌فرمایند كه حقیقت روح عبارت است از یك انیت نه از یك ماهویت این به همین مسئله ایشان می‌خواهند اشاره بكنند كه روح در دایره لغت نمی‌گنجد، روح سیاه است نمی‌دانیم، سفید است نمی‌دانیم نور است این نوری كه الان ما داریم می‌بینیم همین نوری كه الان خورده به دیوارهای فیضیه این كه این جوری نیست بلكه كه صفاء است آن چیزی است كه انسان احساس می‌كند آن نخواهد بود ورود و خروجش در لطافت و اینها در بدن مثل امواج است باز مثل موج نخواهد بود الان شما یك فرستنده یك موجی را بفرستد از این دیوار عبور كند رادیو در آن طرف دیگر می‌گیرد پس معلوم است از این دیوار رد شده این دیوار عایق نبوده دیگر این موجی كه آمده فرض كنید كه رد كرده این ماده را به چه جهتی است به جهتی است كه یك موج لطیف‌تری مواجه با او شده واین نتوانسته در قبال ورود او مقاومت كند وقتی نتوانست مقاومت كند رد می‌شود عبور می‌كند ما هم داریم این طور نیست كه فقط چیز كنیم كه به اصطلاح نباشد نه هستند خیلی در همین خلل و فرج‌های پوست و بدن انسان این طور نیست كه ما الان نگاه كه می‌كنیم بله نگاه می‌كنی اینها همه پیوسته است ولكن قدیمیها هم درست می‌كردند الان هم هست بعضی از انواع روغنهایی كه این‌ها درست می‌كنند شما اگر روی دستتان بریزید بعد از یك مدت از زیر دستتان چرب می‌شود چكه چكه می‌آید بیرون این گذشته دارد می‌آید این جا روغن بنفشه بادام را می‌گرفتند تلطیف می‌كردند چند مرتبه آن را از صافی رد می‌كردند برای مسائل خونی و این مسائل می‌ریختند در دستشان چیز می‌كردند این قدر این باید لطیف بشود كه بعد از یك مدتی نیم ساعتی می‌ماند عبور می‌كرد مرحوم پدر ما می‌فرمودند من خودم این كار را كردم خود ایشان یك روغنی گرفته بودند همان روغن بنفشه بادام بعد از یك مدت می‌گفتند بیست دقیقه طول كشید كف دستم هیچی نبود این زیرش یكی یكی قطره ها شروع كرد چكیدن البته یك مقداری از آن جذب می‌شود این كه می‌گفتند قشنگ این قطراتش و اینها چیز بود یك قاشق غذا خورری بوده می‌گفتند كه قاشق آن موقع ما كوچك بودیم یك چیزهایی یادم می‌آید من هم كوچك بودم كه برایشان آورده بودند یك قاشق غذاخوری الان در این صورت این هست الان همین كارهایی كه دارد الان انجام می‌شود و امروزه آمده فرض بكیند كه در طب امروزی همان یونولیتهایی كه دارند می‌كنند خون را پا را برمی‌دارند می‌گذارند در یك محوطه در آب می‌گذارند بعد به وسیله عبور سیم و الكترود و اینها اشیاء در بدن را می‌آورند شما بعد از یك مدت نگاه می‌كنی تمام آب سیاه شد این سیاهی از كجا آمده این كفها از كجا آمده از پا آمده دیگر مگر پاهایتان جراحت برداشته نه همان است برای ما هم انجام دادند دیگر رفقا می‌دانند انجام دادند و همه هم دیدند اولش چه جوری بود آخرش به اصطلاح چه طوری بود خب این حكایت از چه می‌كند حكایت می‌كند یا اینكه در روایت داریم مستحب است انسان با دست غذا بخورد و این دست جذب می‌كند این روغنها را اول چیزی كه امروزه می‌گویند كه در سر انگشتان اول چیزی كه جذب می‌كند سر انگشتان است این به خاطر همین است دیگر یعنی یكی از موارد جذب كننده در بدن همین سر انگشتانی است كه اینها می‌گیرند و غذا را جذب می‌كنند بدون این كه این غذا وارد معده بشود و خواص دیگری دارد حالا شما نگاه كنید می‌بینید این سفت است سفت را ما داریم می‌بینیم این سفت نیست این همه سوراخ سوراخ است تمام دست ما سوراخ سوراخ است ما داریم این را سفت می‌بینیم ما داریم اینها را پیوسته می‌بینیم همین دیدگاه نسبت به ماده است همین دیدگاه نسبت فرض كنید كه به چیست به روح است این دیدگاه نسبت به ماده اگر تغییر پیدا بكند آن وقت متوجه می‌شویم كه دیگر مسئله تجرد روح و ماده بودن ماده شكل دیگری به خودش گرفته حالت دیگری دیگر به خودش پیدا می‌كند این قدر به ماده به سنگ دیگر نباید ما این قدر اهانت كنیم چه قدر تو سفتی چه قدر تو نمی‌دانم محكمی‌چه قدر می‌گوید نه بابا من سفت و محكم نیستم نگاه كن این آهنی كه این قدر سفت و محكم است همین آهن وقتی كه من می‌آیم در دست حضرت داوود نرم می‌شوم نرم شدم ببینید چقدر نرم شدم آهن است وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ[[3]](#footnote-3) را برای او نرم كردیم حدید كه نرم نیست سفت است اگر می‌توانی شما بكن فشار بده چكش هم بزنی تكان نمی‌خورد اما چرا حضرت داوود این برایش نرم بود این بین حضرت داوود زورش بیشتر بود این حضرت داوود كه این حدید برای او نرم بود زور می‌زد این حدید را نرم می‌كرد نه این با این جوریها نرم نمی‌شود این قضیه اش این چه اعمالی در این جا می‌كرد حضرت داوود حضرت داوود در این جا آن دید مادی ما را از خودش برمی‌داشت می‌آمد با این حدید رفیق می‌شد مأنوس می‌شد او را به خود نزدیك می‌كرد وقتی كه آن حدید نزدیك شد به نفس دیگر در قبال تغییر و تحولات نفس واكنش نشان نمی‌دهد متوجه شدید چه می‌خواهم بگویم چطور این ربط برقرار می‌شود و چطور این می‌آید آن حدید را آن جنبه ذاتی او را آن جنبه‌ذاتی او را با آن جنبه لطافت نفس خود نزدیك می‌كند و وقتی نزدیك كرد دیگر می‌تواند در آن جنبه روحی و جنبه ذاتی او تأثیر بگذارد جنبه عرضی كه دیگر تابع جنبه ذاتی او است او كاری نمی‌تواند بكند والا اگر حضرت داوود همین آهن به این كلفتی را داشت و فرض كنید كه این حالت پیدا نمی‌شود هر كاری بكند آهن آهن است ذاتی هر چیز كه از دست نمی‌دهد اگر قرار باشد این ذاتی باشد ذاتی كه لایتغیر از دست نمی‌دهد این ماده كه در این جا ماده و سفت است ما او را سفت می‌بینیم بین ما و بین قمر كه این فاصله است ما این فاصله را بعید می‌بینیم پیغمبر كه بعید نمی‌بینید برای پیغمبر همین جلو است همین جا آن جنبه روحی و جنبه تجردی او را به خود نزدیك می‌كند و وقتی نزدیك كرد آن وقت می‌تواند در او اثر كند خب این قویتر است این جنبه علّی دارد آن قویتر است وقتی كه در او تأثیر گذاشت ماده به تبع او متأثر می‌شود او هم شكافته می‌شود آن هم به دو قسمت می‌شود خب این حالا خب یك مطلبی بود خارج از این مسائل

 مرحوم شیخ شهاب در این جا این را می‌فرمایند كه روح در جنبه إنّی خودش ماهیت ندارد وقتی كه ماهیت نداشت دیگر در مقوله جوهر نیست مرحوم علامه رضوان الله علیه اگر نمی‌دانم در این جا توجه كرده باشید در این جا یك حاشیه دارند به این كلام مرحوم شیخ شهاب شیخ اشراق و همین طور كلام مرحوم آخوند ایراد دارند ایشان می‌فرمایند كه پس این قاعده كل ممكن فهو زوج تركیبی كجا می‌رود آیا شما تجلی ذاتی می‌خواهید اسمش را بگذارید، تجرد می‌خواهید اسمش را بگذارید، إنیت می‌خواهید اسمش را بگذارید ظهور می‌خواهید اسمش را بگذارید هر چه می‌خواهید اسمش را بگذارید بالاخره ممكنٌ او واجبٌ اگر نگاه به آن جنبه ارادی حق می‌كنی كه آن جنبه ارادی حق در ذات خود حق است و هیچ گونه در آن جا تخللی انجام نشده اگر به جنبه خارجی اراده و ظهور اراده در خارج نگاه می‌كنی فهو ممكنٌ حالا كه ممكنٌ كلّ ممكنٍ زوج تركیبی‌و كل زوج تركیبی له ماهیتٌ اگر قرار بر این باشد كه حتی صادر اول، حتی تجلی اعظم این دارای حد نباشد پس تجلی در این جا نبوده اگر دارای تجلی است پس این ممكن است گرچه با سایر ممكنات تفاوت می‌كند با او كار نداریم بالاخره ممكنٌ هر ممكنی باید دارای ماهیت باشد پس شما در این جا چگونه می‌گویید كه در این جا إنیت إنیت صرفه است و در این جا ماهیتی ندارد و به واسطه رفع ماهیت پس بنابراین دیگر در اینجا دیگر جوهریتی معنا ندارد مثل ذات خود باری كه در آن جا جوهر نیست بلكه فوق الجوهر است بلكه خود اصل الوجود است خب در این جا هم دیگر مسئله مسئله‌فوق الجوهر است نه ممكن است وقتی ممكن بود می‌شود زوج تركیبی حالا شما از این زوج تركیبی چه معنایی را قصد می‌كنید آن دیگر هر چه را می‌خواهید قصد كنید ما كه نمی‌گوییم زوج تركیبی در این جا شیر و سركه و انگبین با هم قاطی شده نه همین كه آن وجود آمده حدّ خورده حدّش همان زوج تركیبی است حدّی از نحو من الوجود و فقدان آن حیثیت اطلاقی آن فقدان حیثیت اطلاقی حدّ برای این مقدار است آن صادر اول است صادر بعد و ثانی و ثالث و اینها همین طور تا برسد به این اظلم العوالم همه اینها حدٌ من الوجود در فقدان مرتبه عالیه خب این می‌شود چه ماهیت پس ماهیتش عبارت است از یك مقدار البته با این توضیح بنده دارم می‌دهم و در این جا نیست یك مقداریش جنبه اثباتی است یك مقداری جنبه نفی است آن جنبه اثباتی همان حدّ وجود او است جنبه نفی او نفی كمالی است كه در مرتبه‌عالیه كه در مرتبه علیه وجود دارد و این در این جا آن مرتبه را فاقد است وقتی كه این طور شد پس این روح باز دارای ماهیت می‌شود و وقتی كه دارای ماهیت شد اشكال برمی‌گردد در جوهریت نفس را باز در این جا شما به واسطه رفع ماهیت نمی‌توانید نفی كنید.

1. سوره البقره (٢) آيه ٣٧ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره الحجر (١٥) آيه ٢٩ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره سبأ (٣٤) ذيل آيه ١٠ [↑](#footnote-ref-3)